# «دین» یا «حقوق انسانی»؟

## مسئله این است!

فرهاد عرفانی

بحران اجتماعی در جامعه ایران، هر روز عمق و ابعاد بیشتر و گسترده‌تری می‌یابد. ابعاد مختلف اقتصاد - سیاست و بخصوص فرهنگ، از چنان تلاطمی برخوردار است که نمی‌تواند به تغییراتی گسترده در مولد مذکور منجر نگردد. نظام اقتصادی، بی‌هدف، بی‌برنامه، دارای ساختار چندوجهی و سر تا پا گرفتار اختاپوس فساد سرمایه‌داری دلالی است. نظام سیاسی، دچار از هم گسیختگی، تشتت و ناامیدی، بدون چشم‌انداز روشن در تعیین اهداف کوتاه و بلند مدت و یکپارچگی لازم در جهت اعمال قدرت دولتی در عرصه سیاست داخلی و خارجی است. نظام فرهنگی کشور به عنوان مجموعه‌ای متشکل از آموزش، پرورش، سنن، اخلاق، هنر، زبان، اندیشه‌ورزی و .... آنچنان به ورطه سقوط درغلتیده است که به سختی می‌توان نمونه مشابهی را در تاریخ کهن سرزمینمان ایران، با آن، در مقام قیاس گذاشت. همزمان، تحولات تلخ بیش از دو دهه حاکمیت بلامنازع قشری‌ترین و ارتجاعی‌ترین افکار دینی، آنچنان تکان سختی را متوجه ذهنیت تاریخی اقوام ایرانی، از جهت تامل و اندیشه در باورها، ایجاد نموده است که تحولی شگرف در همه ابعاد زندگی مردم را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. به نظر می‌رسد آنچه بیش و پیش از هر چه در معرض نوک پیکان تحول بزرگ آینده خواهد بود، دقیقا همان چیزی است که بیش از هزار و سیصد سال، دست در دست نظامهای بهره‌کش و مستبد ستم‌شاهی، در جهت تحمیق ملت ایران همیاری و همکاری نموده و دست آخر، خود، حاکم بلامنازع ایفای این نقش صد در صد ضد ملی و ضد مردمی شده است. این پدیده، چیزی نیست جز باور به دین اسلام و بخصوص مذهب شیعه و ساختار حاط آن: «بروحانیت شیعه»!

قبل از هر چیز باید این باور غلط و سراپا دروغ (که دستگاه روحانیت تلاش کرده است در اذهان تاریخی جا بیاندازد) که گویا اسلام منشا خدمت و رشد و تعالی جامعه ایرانی از بدو ورود به این سرزمین تاکنون بوده است را بکیار و برای همیشه، بطور قاطع به دور انداخت! تاریخ حاکمیت اندیشه اسلامی بر جامعه ایران، از همان آغاز، همراه با تحجر، واپسگرائی، تجاوز و غارت، زورگوئی و حق‌کشی، خرافه‌پروری، مقابله با عقل و خرد و دانش و هنر، در همه جلوه‌های ترقی انسانی بوده است! تمامی تاریخ حاکمیت اندیشه اسلامی بر جامعه ایران به روشنی نشانگر دگردیسی جامعه از راستی و درستی به ریاکاری و دروغ! از شهامت و جسارت به خفت و خواری و ذلت، از دانش‌دوستی به جهل و خرافه و توهم، از ستایش تعالی به دیروزگی و پس‌رفت است! به عنوان نمونه، تمامی اندیشمندان و دانشمندان بزرگ ایرانی از ابن‌سینا و ابوریحان و رازی و خیام گرفته، تا حلاج و فردوسی و عین‌القضات و بسیاری دیگر، یا مجبور به تظاهر به دین‌داری در عین ناباوری بدان بودند و یا اگر جسارت کرده، اعتقاد خویش آشکار نمودند، پوست از ایشان برکنده شد. به راستی! دینی که مجموعه علوم را در قرآن جمع می‌پنداشت چگونه می‌توانست زکریای رازی و جابر بن‌حیان در دامان خود بپرورانند؟ دینی که در همان بدو ورود به سرزمین ایران، تمامی منابع علمی را به آتش کشانده از مجسمه اندیشمندان، دانشمندان و هنروران، مناره بر پا داشته و از خون ایشان آسیابها را به حرکت وا داشته بود، چگونه می‌توانست بستر ساز رشد و شکوفائی ابن‌سینا و خیام باشد؟ درست برعکس! آنچه به تاریخ اندیشه ایرانی در هزار و سیصد سال گذشته هویت می‌بخشد، دقیقا روح تقابل و ستیز ایرانی با پریریت اندیشه و عملکرد مذهبی بوده است! آری! فرهنگ و هنر اسلامی؟! بیشترگرین دروغی بوده است که دستگاه روحانیت شیعه توانسته است بر اذهان بسیاری بنشاند! و درست آنچه امروز، دستمایه ملت ایران در یک نوزائی بزرگ است، نشانه‌گرفتن همین باور و دروغ بزرگ است!

نوزائی اجتماعی، بدون نوزائی فلسفی، امکان ناپذیر است. جامعه ایران به یک رنسانس تمام عیار احتیاج دارد. این تجدید حیات، چه بخواهیم، چه نخواهیم! اتفاق خواهد افتاد. به همانگونه که در اروپا اتفاق افتاد. اروپا و غرب، در گذر از این پل توانست به شاهراه تمدن گام بگذارد. اندیشمندان اروپائی هرگز نمی‌توانستند بدون تعیین تکلیف با خدا و نمایندگانش، به تکلیف خود در برابر انسان دست یابند. جوردانو برونوها، لوترها، ولتیرها، فرانسیس بیکن‌ها و دکارت‌ها و اسپینوزاها و...(۱) بخوبی بر این نکته واقف بودند که بدون آنکه به نقد آشکار خداباوری، دین و دستگاه روحانیت و شرعیات آن بپردازند قادر نخواهند بود اذهان اجتماعی را به سمت دگرگونی درنگاه به هستی و جایگاه انسان سوق دهند. هم از اینرو بود که ابتدا به نقش روحانیت و دستگاه کلیسا پرداخته و سپس با وجود همه خطراتی که تهدیدشان می‌کرد، خدا و پیامبرانش را به نبردی سرنوشت‌ساز فراخواندند! فیورباخ، هگل و سپس مارکس ... و توام چامسکی آموزش، نتیجه طبیعی حرکتی است که پیشگامان رنسانس آغازیدند. این حقیقتی است که نوزاد مدرنیته از رحم رنسانس فلسفی زاده خواهد شد! جامعه روشنفکری ایران، این حقیقت را باید دریابد و با شهامت و جسارت گام در این راه بگذارد. تمامی اندیشه‌های محافظه‌کاری که امروز همچنان سعی دارند، به هر دلیلی، حریم دین و اعتقاد دینی مردم را غیر قابل تعرض و نقد آشکار معرفی کنند، چه بخواهند، چه نخواهند، در برابر رهائی مردم ایران از یک اسارت خفت‌بار تاریخی ایستاده‌اند! اگر پیشگامان رنسانس نیز می‌خواستند مرزها را محترم بشمارند، قطعا غرب هنوز هم، به شکلی از اشکال، شاهد تعرض دین! به عرصه حیات اجتماعی ایشان بود! مساله این است : «دین»؟ یا «حقوق انسانی»؟، ایندو با هم جمع‌ناپذیرند!!. پذیرش هر کدام به معنی نفی دیگری است. این همان حقیقتی است که حتی اگر جمهوری اسلامی از بین برود ولی این مساله لاینحل باقی بماند، جامعه ایران گام به عصر نوزائی نخواهد گذاشت. جامعه ایران باید بتواند «انسان حقوقی» را به رسمیت شناخته، حیطه زندگی اجتماعی را، از تمامی آثار و اندیشه دینی، پاک نماید. جز این، هیچ راه حل دیگری وجود ندارد! نمی‌توان با یک حکومت مستبد دینی مبارزه کرد، اما تمامی آن ساختار فکری و ایدئولوژیک که چنین نظامی بر آن بنا شده است را نادیده گرفت و با دیده احترام به آن نگریست!

امروز، گروهی بر آنند که: «حساب فلسفه دین و دین اسلام را باید از نظامهائی همچون جمهوری اسلامی ایران، عربستان، پاکستان، افغانستان و ... جدا کرد». عده‌ای می‌گویند: «آنچه در جمهوری اسلامی عمل می‌شود ربطی به دین اسلام ندارد و این نظرات و عملکرد بر خلاف فرامین این آئین الهی است!». گروهی دیگر می‌پندارند: «اسلام حقیقی! هیچ قرابتی با آنچه در جمهوری اسلامی می‌گذرد، ندارد!» و ... همه این جریانات یا بر اثر ناآگاهی، یا به جهت مصلحت!، و یا از روی غرض و مرض و نیات پلید سیاسی، در تلاشند تا با جمهوری اسلامی به عنوان نظامی مستبد، و نه دینی! برخورد شود، و اصول ایدئولوژیک آن زیر سئوال نرود. چرا؟ دقیقا بدانجهت که اصل «دین» برای آنان نیز متضمن منافعی خاص است. آنان نیز ریاکارانه عمل کرده و می‌خواهند از ابزار دین، در آینده، بگونه‌ای دیگر، در جهت تحمیق توده‌ها استفاده کنند. هم از اینرو است که به هر شکل، حاضر نیستند به این حقایق اشاره کنند که آنچه در جمهوری اسلامی می‌گذرد، دقیقا، و نعل به نعل، منطبق بر تعالیم قرآن و منابع نظری دین اسلام است؟ قوانین مجازات اسلامی، قصاص، سنگسار، محدودیت حقوق خانوادگی و اجتماعی زنان و ... هر آنچه جمهوری اسلامی تلاش کرده و می‌کند که اجرا نماید، همه منطبق بر آیات صریح قرآن است. اگرکس یا کسان و یا گروههائی این نظر را قبول ندارند، یا قرآن را نخوانده‌اند و از نص صریح احادیث و روایات بی‌اطلاعند و یا خود را به نفهمی زده! و اغراض خاصی را دنبال می‌کنند. امروز همه روشنفکران، وظیفه وجدانی و تاریخی دارند تا با صراحت، جسارت و شجاعت ابرای جلوگیری از تکرار فجایع گذشته، در مسامحه با خرافات و افکار ارتجاعی و آئین‌های منسوخ، به نقد اصل دین، و اعتقاد دینی، و نظامهای بر آمده از چنین آئین‌هائی، پرداخته. ارتباط چنین آموزه‌هائی را با نظامهای مبتنی بر بهره‌کشی انسان از انسان، افشا نمایند.

زیرنویس

۱ - باید آذعان داشت که این فلاسفه، در عین ارائه، نظریات موهوم، غیر واقعی، مسخدوش و منسوخ، هر یک در شکلگیری بخشی از عصر روشنگری و نوزائی، سهمی به سزا داشتند. ایشان، مانند موریانه‌هائی، هر کدام توانستند گوشه‌ای از بنای چهل و خرافه افکار مذهبی، دینی و ایده آلیستی را جویده، و به فروریختن آن یاری رساندند.

# یک راه اتحاد

علی‌اکبر آزاد

سازمان ما فدائیان خلق ایران اکثریت با بسیاری از احزاب و سازمانهای سیاسی ایرانی دارای نقاط اشتراک فراوانی است. این نقاط مشترک بسته به ایده و خط و مشی سازمانهای سیاسی پررنگ و کم‌رنگ می‌گردد. در حال حاضر سازمان ما می‌تواند تقریبا با همه سازمانهای اپوزیسیون رابطه و کار مشترک داشته باشد. سازمان ما با بر خوردار بودن از دمکراسی درونی خود و ظرفیت بالا در پذیرش انتقادها به خود و تحمل‌پذیری نقد دیگران جایگاه ویژه‌ای را در میان تمامی اپوزیسیون به خود اختصاص داده است.

فدائیان آموخته‌اند که تنها خود نیستند که سخن حق را می‌زنند. نیروها و سازمانها و حتی افراد مستقلی هستند که می‌توان بر روی سخن آنها در مبارزه حساب کرد. این آن حقیقتی است که فدائیان را در عین حفظ چهارچوب خود، به دیگران نزدیک می‌کند. اینرا در مقابل آن تفکر می‌توان دید که تنها حرف خود را حقیقت مطلق می‌دانند و دیگران را دعوت به پذیرش تنها آن نظرات می‌کنند. در اپوزیسیون ایرانی کم نیستند نیروها و سازمانهایی با کمیتهای متفاوت که به دیگران حکم می‌کنند که راه آنها را برگزیده والا در صف دشمنان قرار خواهند گرفت.

اینرا در مراجعه به نشریات این گروهها و سازمانها می‌توان هرروزه دید. اما این عمل تنها و تنها بر شمار سازمانهای سیاسی افزوده با جثه‌های ضعیف و دنیایی از جدائیها، این فراخواندن دیگران به زیر پرچم خود کاری کرده است که شاید سال‌ها طول بکشد تا دو سازمان در کنار هم بنشینند و حتی به سخن هم گوش فرا دهند. در حالی که این سازمانها در واقع یک شعار سیاسی را مطرح می‌کنند. از یک خانواده هستند و به وسیله یک دشمن احاطه شده‌اند. اگر این وضع ادامه پیدا کند. تنها راه فقط حذف دیگری و محو آن از صحنه خواهد بود که همان شاه و خمینی کردند و در جهان نمونه کشورهای تک حزبه و یا تک‌نفره که در آخر هم نتوانستند به ایده خود نایل آیند. در وجهه دیگر این هم یک اتوپیا بیش نمی‌باشد که یک شبه بر همه این جدائیها غلبه کرد و یک سازمان واحد از همه اینها ساخت. این نه شدنی است و نه لازم. چون هرچند رنگارنگی وجود داشته باشد امکان تنوع نظرات هم بیشتر است و می‌تواند به یافتن راههای متفاوت کمک کند. در هیچ مقطعی یکی‌کردن سازمانها نباید هدف باشد. اگر ما بدنبال این باشیم در واقع آب در هاون کوبیده‌ایم. اما در اینجا می‌توان بعضی اشتباهات گذشته را جبران کرد و از آنها در جهت کمک به آینده استفاده کرد. برای نمونه جنبش فدایی از سلیقه‌ها و دیگاههای مختلفی تشکیل شده بود. اینها در یک بمرهه در یک ظرف قرار گرفتند و به محض پدیدآمدن شرایط مشخص از هم جدا شدند. بر خلاف این و یا آن عقیده‌که علت را در عوامل خاصی می‌بینند یا جستجو می‌کنند. این جدائیها از سوی هیچ جریان و توطئه‌ای سازمان داده نشد. به غیر از اینکه حکم تاریخ بود. نمی‌توان آنها که به مشی مسلحانه معتقد بودند و آنها که نبودند در کنار هم به زور نگه داشت. حال چه کسی جدا شد و چگونه سخن دیگری است که تغییری در واقعیت نمی‌دهد. اما بعضی اوقات پدیده‌هایی تحت‌الشعاع واقعیتها قرار می‌گیرند و به اشتباه کشیده می‌شوند که راه و روش واقعی آنها نیست. این نمونه در جریان فدایی هم روی داد.

سازمانهایی به حق از هم جدا شدند و عده‌ای دیگر تحت تاثیر آنها. از اینها که در گذریم در سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت و سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران دارای نقاط مشترک بسیاری هستند که نمی‌توان آنرا از دیدگاهها مخفی کرد. آفرینش مشترک، رزم مشترک، ایده و مشی مشترک و سازماندهی و سرنوشت مشترک در حال حاضر می‌تواند این دو سازمان را در یک نزدیکی قرار دهد. در اینجا سخن از وحدت نیست، چون این وحدتها در آخر به غیر از گرفتن انرژی و وقت کار دیگری نمی‌کنند. اما سخن بر سر همکاری نزدیک است. این دو سازمان می‌توانند با حفظ اتحادهای خود با دوستانشان در دو طرف با همدیگر رابطه‌ای بیش از این داشته باشند. این دو سازمان به طور مشخص می‌توانند که به عنوان دو سازمان فدایی در راه نزدیکی نمونه باشند. این منظور اتحاد تشکیلاتی نیست، بل نزدیکی دو سازمان دوست است. دادن اعلامیه‌های مشترک، برگزاری اکسیونهای مشترک، تبادل نظر در عرصه نظری و سیاسی و تاریخ مشترک می‌تواند میدانهائی باشد برای کار مشترک. می‌توان عرصه‌های دیگری را هم برشمرد که در اینجا آوردن آنها از حوصله این نوشته خارج است. همانطور این سازمانها می‌توانند با سازمانهای دیگر در جهت دیگر همکاری داشته باشند و تاثیری بر این روابط وارد نیاورد. سازمان ما با طیف بزرگی از سازمانها و افراد مستقل در ارتباط نزدیک است که باید این روابط را تقویت کند. همینطور سازمان اتحاد فدائیان می‌تواند با سازمانهای هم‌سو رابطه داشته باشند. این نمونه می‌تواند به نوبه خود به همکاری سازمانهای سیاسی کمک کند. هدف این است که سازمانهای سیاسی از هر نقطه مشترک جهت همکاری و نزدیکی به هم استفاده کنند. فدائیان طیف وسیعی هستند که بین آنها نزدیکی و دوری زیادی است. سازمانهایی که به هم نزدیک هستند باید این نزدیکها را عملا تقویت کنند. در اینجا به عنوان نمونه دو سازمان مطرح شد. اما طیفهای دیگر فدایی هستند که می‌توانند با هم نزدیک باشند. هدف این نوشته مطرح‌کردن وحدت نیست به همان دلیل که در اول مقاله آورده شد. اما نزدیکی و همکاری روزمره امری است که به جدایهای بین این سازمان تاحدی پایان می‌دهد. هر سازمان می‌تواند با حفظ چهارچوب خود بنا به نزدیکی و دوری با سازمانهای دیگر همکاری کند. ایران ما دیرزمانی است که از دوری و جدایی نیروهای اپوزیسیون از هم رنج می‌برد. حکومت جباری بر کشور ما حکم می‌راند که شاید اگر ما به هم نزدیک بودیم توانایی آن را نداشت که عمرش را به این شیوه ادامه دهد. نیروی دمکرات و عدالت‌خواه می‌تواند بیش از این به هم نزدیک شود و بر وقایع جاری ایران تاثیر بگذارد. برداشتن یک گام کوچک هم از ادامه گذشته مترقی بهتراست.

# ائتلاف وسیع‌مناسب‌ترین‌شکل‌اتحاد...

ادامه از صفحه ۷

پیش رود. نهادهای جمهوری وجود دارند که بایستی تنها شرایط انتخابات را آزاد ساخت که مردم مجلس موسسان و قانون اساسی را تعین بکنند و آنگاه است اگر مشروطه پادشاهی وزن بالایی را در بین مردم داشته باشد. از سوی مجلس موسسان شکل نظام، به آرای عمومی گذاشته خواهد شد.

و اگر دین‌سالاران حکومتی در مقابل خواست مردم و روند دمکراتیک مقاومت کردند و تحولات به شکل قهرآمیز و یا به نوعی دیگر مثلا سناریو افغانی پیش رفت! بایستی از همین امروز به یک توافق کتبی با آقای رضا پهلوی رسید که در آن صورت هم، بایستی تحولات روندی دمکراتیک ـ که در بالا ذکرش رفت ـ پیش گرفته شود.

خلاصه اینکه، امروز کاملا روشن شده است که جمهوریخواهان جز در اصل جمهوری در اصول دیگر چندان همدلی در میان آنان نیست. عده‌ای جمهوری سوسیالیستی یا مضمون دیکتاتوری پرولتاریا می‌خواهند، بخش بزرگی از چپ به روندهای داخلی و مشخصا به اصلاح‌طلبی در چارچوب نظام چشم داشته و اصولا با سرنگونی مخالفند هنوز هم برخی‌ها همچنان امیدوارند! بخش بیشتری از آنان از فضای سیاسی درون چپ ناامید شده‌اند. برخورد منفعلانه‌ای بروز می‌دهند و خود را به کارهای فرهنگی مشغول کرده‌اند.

مجاهدین که سابقاجمهوری دمکراتیک اسلامی را طلب می‌کردند. اخیرا بطور ضمنی شکست شورای ملی را اعلام کرده‌اند و بجای آن جبهه همبستگی ملی را طرح می‌کنند. در این بیانیه جدایی دین و دولت برای اولین بار طرح شد. اما این تغییر در برنامه سازمان و شورای ملی وارد نشده است! اصلا معلوم نیست برنامه واقعی‌شان تـغیر کرده است و یا یک پز دیپلوماتیک برای گریز از عراق و انتقال به یک کشور اروپایی می‌باشد و یا نه! آنان زمان لازم دارند تا دوباره خود را بیابند!

من به آشتی ملی باورمند هستم و با اینکه چپ و جمهوریخواه هستم سالهاست که بر این نظرم که ازاما جبهه جمهوری و جبهه دمکراسی بر هم منطق نیست! و از نظر من حزب مشروطه ایران و کلا طرفداران مشروطه پادشاهی و شخص آقای رضاپهلوی در چنین جبهه‌ای می‌گنجند و آنان نه دشمن بلکه رقیب سیاسی خود می‌دانم و اطمینان دارم که مردم در یک رفراندوم آزاد باز هم به جمهوری رای خواهند داد و اعلام می‌کنم اگر مردم به نظام پادشاهی رای دادند در مقابل انتخاب مردم قرار نخواهم گرفت ولی همچنان برای یک جمهوری پارلمانی تلاش خواهیم کرد. آنچه بسیار مهم است ایجاد جبهه سکولار ـ دمکرات و تغیر در ساختار سیاسی ایران که بتواند ایرانیان را از شر استبداد دینی نجات دهد و کشور را از بایکوت سیاسی و اقتصادی رها سازد.

می‌دانیم که بر سر تشکیل چنین جبهه‌ای انبوهی از مشکلات قرار دارد که این موانع بنظر من قبل از اینکه فکری ـ سیاسی باشد مشکلات اخلاقی ـ روانی است که در یک مقاله جداگانه به آن خواهم پرداخت.

* * *

۴ ـ این اصطلاح که بعد از مانیفست گنجی مد شده است بیشتر برای آشفته‌سازی در جبهه مخالفین رژیم اسلامی اختراع شده است. حداقل، اپوزیسیون نبایستی این واژه را بکار گیرد. حالا هر نامی که به خودشان بدهند. آنان قبل از اینکه در فکر نجات مردم از این وضعیت فاجعه‌انگیز باشند به فکر نجات نظام و اسلام هستند و خودشان هم با صراحت این موضوع را اعلام می‌کنند. البته می‌شود با سلاح دین به جنگ دین‌سالاران رفت. حتی آن را شکست داد ولی نمی‌توانند، نظام دینی را سکولار کرد!

البته آنان شاید نظر خیری داشته باشند که بخواهند تغیری در وضعیت ایجاد کنند من منکر این قضیه نیستم. ببینید این رژیم علیرغم اینکه بیرحمانه‌ترین و خشن‌ترین بر خورد را بویژه باتیروهای چپ انجام داد وقتی جنبش دو خرداد و خاتمی مطرح شد بخش بزرگی از همین چپ از جمله زنان و مردانی که ـ شوهران، پدران و یا زنان‌شان بدست همین رژیم اسلامی سوراخ سوراخ شدند ـ به حمایت صادقانه از جنبش دوم خرداد و حمایت از همین اصلاح‌طلبان حکومتی پرداختند بااین امید که راهی بسوی رهایی مردم باز شود!.

از سوی دیگر در سطح بین‌المللی دولت کلینتون از جمهوری اسلامی رسما و عملا عذرخواهی کرد و بالاتر از همه اعتماد و حمایت توده‌های میلیونی را پشت خود داشتند. خوب در این چند سال چکار کردند ولی از آنجا که تا مغز استخوان به حکومت دینی وابسته‌اند شهامت بهره‌برداری از شرایط ملی و بین‌المللی را نداشتند امروز هر سه حامی را از دست داده‌اند.

جبهه مورد نظر من، یعنی آلترناتیو استبداد دینی است و می‌خواهد بجای نظام اسلامی، آنهم در یک رفراندوم ملی بنشینند. خوب تصمیم با آنان است با استبداد بمانند یا به جبهه آزادی بپیوندند.

* * *

۵ ـ قبلابه این سئوال روشن و صریح پاسخ گفته‌ام. و باز هم می‌گویم آنان یکی از پایه‌های اصلی چنین جبهه‌ای خواهند بود.

* * *

۶ ـ ۱ ـ جدایی دین از دولت

۶ ـ ۲ ـ دمکراسی یعنی نظام پارلمانتاریستی و آزادی احزاب

۶ ـ ۳ ـ پایبندی به اعلامیه جهانی حقوق بشر

۶ ـ ۴ ـ دفاع از تمامیت ارضی که مبتنی است بر پذیرش این مسئله که ایران کشوری با اقوام مختلف، یا کثیرالمله است و عدم تمرکز به معنی اشکالی از فدراتیو، خودگردانی و یا خودمختاری که پس از بحث و بررسی محققین و با رای و نظر مردم تعین خواهد شد، آنهم با درنظرداشت حساسیت همسایگان ایران که خود دارای چنین مسایلی هستند

۶ ـ ۵ ـ پایان‌دادن به سیاست ایزوله‌سازی ایران و پیوستن کشور ما به جامعه جهانی!

در باره اصول پایه‌ای می‌شود، کم، زیاد و یا دقیق‌اش کرد، مهم این است که در جهت حداکثر ائتلاف و حداقل اصول حرکت کرد. بطور مثال پذیرش دمکراسی و نظام پارلمانی و التزام به اعلامیه جهانی حقوق بشر و جدایی دین از دولت مورد قبول تقریبا اکثر نیروهای سیاسی است. می‌ماند موارد اختلاف در مورد اختلاف در اینکه کشور ما به شکل فدراتیو اداره شود، خودمختاری و یا خودگردانی، بحث آنرا باید باز گذاشت.

اما چیزی که من به چهار اصل جبهه اضافه کردم، پیوستن ایران به جامعه جهانی است. این دقیقا در مقابل استقلال‌طلبی رژیم اسلامی است که تیشه به ریشه این کشور زده است. بایستی با روحیات غرب‌ستیزی مقابله کرد. استقلال را بایستی در چارچوب جامعه جهانی معنی کرد و نه در تقابل با آن! ▣